

## DARPA and the Perpetuation of the Crisis Cycle in the Middle East

Mona Momen<sup>1</sup>, Alireza Rezaei<sup>2</sup>, Ghasem Torab<sup>3</sup>

<sup>1</sup> PhD., Student, International Relations, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran.  
mona.momen@iau.ir

<sup>2</sup> Department of Political Science and International Relations, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran (**Corresponding author**). dralireza.rezaei@iau.ac.ir

<sup>3</sup> Department of Political Science and International Relations, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran. ghasemtorabi@iau.ac.ir

### Abstract

Crisis and the Middle East (West Asia) have been two intertwined concepts in the 21st century. Understanding the persistence of the crisis cycle in the Middle East is a perennial concern for contemporary scholars. The presence of internal dynamics and the involvement of great powers in the Middle East have always constituted a significant part of the crisis process and cycle in the region. The United States has had the greatest presence in the Middle East since the second half of the 20<sup>th</sup> century. Alongside the direct presence of the US government, various private economic, military, and other sectors have also been actively present in the country's spheres of influence, contributing to and affecting many developments. The central question of this research is to what extent the arms manufacturing industry, as a private sector industry with the closest cooperation with the Pentagon, has been effective in creating crises in the Middle East. Specifically, how has DARPA, as one of the largest arms manufacturing companies in the United States, influenced US policy-making regarding the Middle East? The hypothesis suggests that DARPA, as the most advanced and largest collection of arms industries in the United States, through extraordinary innovations in the field of weaponry, seeks to steer US foreign policy towards fomenting war in the Middle East region in order to sell more military weapons and increase its power in the international arena. The article's hypothesis further posits that due to the existence of destabilizing factors such as religious, geopolitical, and sectarian conflicts, the motivation for various groups to purchase military equipment in this region is greater than in other regions; consequently, these industries can easily find a suitable market for selling their equipment. To examine this hypothesis, the theory of offensive realism is employed to analyze the alignment of US foreign policy with DARPA's interests and the creation of crises in the Middle East. The research finds that

---

**Cite this article:** Momen, M., Rezaei, A.R. & Torab, G. (2025). DARPA and the Perpetuation of the Crisis Cycle in the Middle East. *Political science*, 28(4), p. 199-218. <https://doi.org/10.22081/psq.2025.70538.2929>

**Received:** 2025-07-16

**Revised:** 2025-09-07

**Accepted:** 2025-10-15

**Published online:** 2025-12-26

**Type of article:** Research Article

**Publisher:** Baqr al-Olum University

©2025/authors retain the copyright and full publishing rights



two elements—the existence of internal conditions (intra-regional conflicts) and the intervention of great powers—create a suitable market for arms-selling companies, enabling them to achieve their goals through lobbying within the US power structure and communication with active groups in the region. Reducing the intervention of entities like DARPA can only be achieved through fostering convergence, reducing conflicts, or establishing intra-regional security arrangements.

**Keywords:** US Foreign Policy, Crisis, Military-Industrial Complexes, DARPA, Middle East.

## آژانس دارپا و حفظ چرخه بحران در خاورمیانه

منا مؤمن<sup>۱</sup>، علیرضا رضایی<sup>۲</sup>، قاسم ترابی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری، گروه روابط بین الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران. mona.momen@iau.ir  
<sup>۲</sup> گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران (نویسنده مسئول). dralireza.rezaei@iau.ac.ir  
<sup>۳</sup> گروه علوم سیاسی، گروه روابط بین الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران. ghasemtorabi@iau.ac.ir

### چکیده

بحران و خاورمیانه (غرب آسیا) در قرن بیست و یکم دو مفهوم قرین و همراه هم بوده‌اند. فهم تداوم چرخه بحران در خاورمیانه، مسئله دائمی پژوهشگران معاصر است. وجود زمینه‌های داخلی و حضور قدرت‌های بزرگ در خاورمیانه همواره بخش مهمی از فرایند و چرخه بحران در خاورمیانه به شمار می‌رود. ایالات متحده از نیمه دوم قرن بیستم بیشترین حضور را در خاورمیانه داشته است. در کنار حضور مستقیم دولت ایالات متحده، بخش‌های خصوصی مختلف اقتصادی، نظامی و ... نیز در مناطق ذی نفوذ این کشور حضوری فعال داشته‌اند و در بسیاری از تحولات سهیم و اثرگذار بوده‌اند. مسئله پژوهش حاضر این است که صنعت اسلحه‌سازی به عنوان یکی از صنایع بخش خصوصی که بیشترین همکاری را با نهاد پنتاگون دارد، به چه میزان بر ایجاد بحران در خاورمیانه مؤثر بوده است. به‌ویژه اینکه آژانس دارپا به عنوان یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های سازنده اسلحه در ایالات متحده چگونه بر سیاستگذاری‌های ایالات متحده در مورد خاورمیانه اثرگذار بوده است؟ به نظر می‌رسد (فرضیه) آژانس دارپا به عنوان پیشروترین و عظیم‌ترین مجموعه صنایع اسلحه‌سازی در ایالات متحده با ابداع‌های خارق‌العاده در عرصه جنگ‌افزارها در پی کشاندن سیاست‌گذاری خارجی آمریکا به سمت جنگ‌افروزی در منطقه خاورمیانه در راستای فروش بیشتر تسلیحات نظامی و افزایش قدرت خود در عرصه نظام بین‌الملل است. فرضیه مقاله آن است که به دلیل وجود زمینه‌های ناامن‌ساز همچون منازعات دینی، ژئوپلیتیک، طوایفی و ... انگیزه مناسب برای گروه‌های مختلف برای خرید تجهیزات نظامی در این منطقه بیش از دیگر مناطق است در نتیجه این صنایع به‌راحتی می‌توانند بازار مناسب فروش تجهیزات را بیابند. به منظور بررسی فرضیه، با بهره‌گیری از نظریه رئالیسم تهاجمی تلاش می‌شود تا هم‌راستاشدن سیاست خارجی ایالات متحده و منافع شرکت دارپا و بحران‌آفرینی در خاورمیانه تحلیل شود. دستاورد پژوهش این است که دو عنصر وجود زمینه داخلی (منازعات درون منطقه‌ای) و مداخله قدرت‌های بزرگ سبب می‌شود که بازار مناسبی برای شرکت‌های فروش اسلحه ایجاد شود و بر اساس لابی‌های درون‌قدرت ایالات متحده و ارتباط با گروه‌های فعال در منطقه به اهداف خود دست یابد. کاهش مداخله مجموعه‌هایی همچون دارپا، تنها از طریق ایجاد همگرایی و کاهش منازعات و یا ایجاد مجموعه‌های امنیتی درون منطقه‌ای به دست می‌آید.

**کلیدواژه‌ها:** سیاست خارجی ایالات متحده، بحران، شرکت‌های نظامی - صنعتی، آژانس دارپا، خاورمیانه.

استناد به این مقاله: مؤمن، منا؛ رضایی، علیرضا؛ رضایی، علیرضا (۱۴۰۴). آژانس دارپا و حفظ چرخه بحران در خاورمیانه. علوم سیاسی، ۲۸(۴)، ص ۱۹۹-۲۱۸. <https://doi.org/10.22081/psq.2025.70538.2929>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۲۴؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۶/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۲۳؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۵

©/۱۴۰۴ نویسنندگان دارنده حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند. نوع مقاله: پژوهشی      ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)



## ۱. مقدمه

بحران در خاورمیانه بخش جدایی‌ناپذیر از سرگذشت دو قرن اخیر این منطقه بوده است. همین امر موجب شد که ادبیات علمی خاصی در باب بحران در خاورمیانه تولید شود. غالب این آثار تلاش دارند تا به ریشه‌های مختلف بحران‌های بی‌پایان خاورمیانه بپردازند. برخی همچون دیوید فرامکین (۱۴۰۳) در کتاب *صلحی که همه صلح‌ها را بر باد داد*، ریشه بحران در خاورمیانه را به رخداد‌های ابتدایی قرن بیستم بر می‌گردانند که به انعقاد قرارداد سایکس-پیکو و متعاقب آن فروپاشی عثمانی و ... منجر شده است. برخی دیگر همچون دکتر حمید احمدی (۱۳۷۷) در کتاب *ریشه‌های بحران در خاورمیانه*، به مواردی همچون ظهور و تکامل صهیونیسم، ظهور و تکامل ناسیونالیسم عرب و فقدان عملکرد مناسب امپریالیسم بریتانیا اشاره می‌کند؛ همچنین ادوارد میلتنون (۱۳۹۰) در کتاب *بحران در خاورمیانه* تلاش می‌کند حاکم‌بودن فرهنگ هابزبی در این منطقه را با توجه به عوامل متعددی تحلیل کند؛ بر این اساس مشاهده می‌کنیم که فهم چرخه بحران در خاورمیانه در هاله‌ای از ابهام است. از سطح نظام بین‌الملل و تصمیم‌های کلان آن گرفته تا عوامل جزئی و فرهنگی منطقه‌ای در آن دخیل می‌باشند. در این مقاله تلاش شده است تا به چرخه بحران در خاورمیانه از منظر اقتصاد تسلیحات توجه شود؛ زیرا سالیانه میزان قابل توجهی از بودجه ایالات متحده آمریکا به بخش نظامی این کشور تعلق می‌گیرد که بخش زیادی از این بودجه به طور مستقیم و غیرمستقیم به شرکت‌های نظامی-صنعتی و تولیدکننده تسلیحات نظامی پیشرفته تزریق می‌شود. این شرکت‌ها یکی از پایه‌های اساسی اقتصادی و اشتغال ایالات متحده آمریکا هستند و سود قابل توجهی را از طریق فروش تسلیحات نصیب خود می‌کنند. آژانس پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته دفاعی (دارپا) که در سال ۱۹۵۸ تأسیس شد، یکی از اجزای اصلی وزارت دفاع ایالات متحده است. مأموریت آن توسعه فناوری‌های پیشرفته برای کاربردهای نظامی است که اغلب به نوآوری‌های قابل توجهی منجر می‌شود. در حالی که تمرکز اصلی دارپا بر پیشرفت‌های تکنولوژیک است، پروژه‌ها و نوآوری‌های آن پیامدهای غیرمستقیم بر روابط بین‌المللی، به‌ویژه در خاورمیانه داشته است. این مقاله به بررسی نقش دارپا در شکل‌دهی به بحران‌ها در خاورمیانه، بررسی نوآوری‌های فناوری، راهبردهای نظامی و پیامدهای آن می‌پردازد. آژانس دارپا که قسمتی از سازمان پنتاگون و مستقیم زیر نظر وزارت دفاع می‌باشد، مأمور به فعالیت در زمینه پروژه‌های تحقیقاتی نظامی است که دستاوردهای چشمگیری در حوزه نظامی داشته است. پایداری این شرکت‌ها به استمرار سود فروش تولیدات نظامی آنها در سطح جهانی وابسته است؛ از این رو ماندگاری حضور پر قدرت این شرکت‌ها در ایالات متحده آمریکا نیازمند بازار فروش جهانی است، ولی این بازار فروش چطور و چگونه تأمین می‌شود؟ حضور همواره پررنگ ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه، این پرسش را به ذهن متبادر می‌سازد که آیا سیاستگذاری خارجی مداخله‌گرانه ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه تحت تأثیر شرکت‌های نظامی-صنعتی

از جمله اژانس دارپا است؟ با بهره‌گیری از نظریه رئالیسم تهاجمی به عنوان چارچوب نظری این نوشتار، برآنیم تا نشان دهیم که شرکت‌های نظامی - صنعتی، به‌ویژه اژانس دارپا با نوآوری‌های بسیار کم‌نظیر در عرصه جنگ‌افزارها در پی سوق‌دادن سیاستگذاری خارجی این کشور به سمت جنگ‌افروزی در منطقه خاورمیانه در راستای فروش بیشتر تسلیحات نظامی و افزایش قدرت خود در عرصه نظام بین‌الملل است. در این پژوهش به منظور مروری جامع از نقش دارپا در شکل‌دادن به بحران‌ها در خاورمیانه از طریق نوآوری‌های تکنولوژیک و راهبردهای نظامی آن، نخست به شرح نظریه رئالیسم تهاجمی و کاربست آن در پژوهش می‌پردازیم و سپس بر اساس این نظریه به تحلیل داده‌ها می‌پردازیم.

## ۲. رئالیسم تهاجمی و بسط نظامی‌گری و مداخله‌گرایی ایالات متحده آمریکا

نظریه واقع‌گرایی از دهه ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ در قالب فکری سنتی بر مطالعات روابط بین‌الملل استیلا داشت. مهم‌ترین نظریه‌پردازان نظریه عبارت‌اند از: هانس. جی مورگنتا (۱۳۸۴) در کتاب *سیاست میان ملت‌ها* و کنت والتز (۱۳۹۷) در کتاب *نظریه سیاست بین‌الملل*. پارادایم رئالیسم، نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌داند و به طور کلی بدبین است و جنگ را الزام نظام بین‌الملل در وضعیت آنارشیک می‌داند. طرفداران این نظریه، متأثر از توماس هابز و نیکلو ماکیاولی، انسان را ذاتاً شرور و جنگ‌طلب می‌دانند و صحنه بین‌المللی را همچون جنگلی توصیف می‌کنند که در آن دولت‌ها در پی کسب برتری و قدرت با یکدیگر، به طبع با یکدیگر در جنگ هستند. آنها دولت‌ها را بازیگران اصلی صحنه بین‌المللی می‌بینند و قدرت را مبنای رفتار بین‌المللی دولت‌ها می‌دانند. از منظر واقع‌گرایی، رفتار انسان بر اساس سود و زیان مادی انجام می‌پذیرد؛ زیرا انسان منفعت‌محور و هدف‌محور است. نظریه رئالیسم یک نظریه غیر اخلاق‌محور است که برای رسیدن به هدف که همان منفعت مادی و قدرت است، از هر طریق و وسیله‌ای چه بسا غیر اخلاقی نیز استفاده می‌کند (قوم، ۱۳۹۳، ص. ۸۴). مورگنتا نظریه رئالیسم کلاسیک را ارائه کرد و کنت والتز نظریه رئالیسم ساختاری را مطرح کرد. شارحین والتز با توسعه نظریه وی به دو نحله رئالیسم تدافعی و تهاجمی رسیدند. جان مرشایمر که از نظریه‌پردازان مطرح در شاخه رئالیسم تهاجمی است، اصول و چارچوبی را در بیان نظریه رئالیسم تهاجمی مطرح می‌کند که بر پایه آن می‌توان نظام بین‌الملل کنونی و روابط بین قدرت کشورها را تبیین کرد. مرشایمر پنج اصل را در ارائه نظریه رئالیسم تهاجمی خود مفروض می‌دارد: ۱. نظام بین‌الملل آنارشیک است؛ ۲. قدرت‌های بزرگ دارای میزانی از تمایلات و توان‌مندی‌های تهاجمی هستند؛ ۳. دولت‌ها هرگز نمی‌توانند در خصوص اهداف دیگر دولت‌ها مطمئن باشند؛ ۴. دولت‌ها در پی بقا هستند و بی‌اعتمادی از مشخصه‌های اصلی روابط بین دولت‌هاست؛ ۵. قدرت‌های بزرگ بازیگرانی عقلانی یا محاسبه‌گرانی راهبردی هستند (Mearsheimer, 2001, p. 83). طبق این نظریه دولت‌ها در تلاش برای به‌حداکثر رساندن قدرت و نفوذ خود در عرصه بین‌الملل هستند و

جهان با شکل‌گیری سازمان ملل و گسترش دموکراسی و جهانی‌شدن تغییری نکرده است و همواره افزایش قدرت مادی مانند نیروی نظامی، تسلیحات و امثال اینها برای پیگیری منافع ملی جواب می‌دهد و درکل قدرت و بیشینه‌سازی آن کلید گنج بقاست (Mearsheimer, 2009, p. 56). دولت ایالات متحده آمریکا برای بقا و حفظ ابرقدرتی خود مطمئن‌ترین روش را در افزایش قدرت نظامی در نظر گرفته است. تقویت دائم شرکت‌های سازنده سلاح‌ها نیز در این فضا قابل تحلیل است. رئالیسم تهاجمی، جهانی سرشار از رقابت‌های امنیتی و جنگ را به تصویر می‌کشد. کمبود امنیت، ویژگی ثابت جهان رئالیستی است؛ از این رو وجوه مشترک بسیاری با اعمال تعداد زیادی از رؤسای جمهور ایالات متحده آمریکا مثل کارتر، کندی و بوش ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که اصل تهاجم جز جدایی‌ناپذیر سیاست خارجی عمل‌گرا، نتیجه‌گرا و واقع‌گرای ایالات متحده آمریکاست و همچنین راهنمای اصلی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه به شمار می‌رود. ایده گرفتن از نظریه رئالیسم و زیرشاخه‌هایی مثل رئالیسم تهاجمی برای تبیین سیاستگذاری خارجی ایالات متحده آمریکا، به‌ویژه در منطقه خاورمیانه قابل توجه است و ابعاد مبهم رفتارهای مداخله‌گرایانه آمریکا را در این منطقه روشن می‌سازد؛ زیرا این نظریه صحنه بین‌الملل را صحنه رقابت بازیگران بین‌المللی، یعنی دولت‌ها برای نفوذ حداکثری در این صحنه می‌داند و این بازیگران را منفعت‌محور و هدفدار می‌پندارد که رفتار آنها بر اساس سود و زیان صورت می‌پذیرد. آنها عملی را انجام می‌دهند که بیشترین منفعت مادی به همراه کمترین حضور را دارا باشد. بنابر آنچه گفته شد آمریکا طبق راهبرد تهاجمی رئالیسم در منطقه خاورمیانه، همواره در پی حصول اطمینان از امنیت اقتصادی خود به هر عملی از جمله بحران‌آفرینی دست می‌زند.

### ۳. سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه

از ۱۹۷۱ تاکنون آمریکا دو هدف تأمین امنیت اسرائیل و تأمین امنیت انرژی را در خاورمیانه دنبال می‌کند. آیا الگوی مورد پذیرش آمریکایی‌ها برای دستیابی به این هدف ممکن است در آینده تغییر کند؟ برای دستیابی به این اهداف، آمریکا از جنگ جهانی دوم تاکنون کوشیده است تا نقاط ژئواکونومیک خاورمیانه از جمله خلیج فارس را زیر مهار سیاسی - امنیتی خویش در آورد. در نقاط ژئوپلیتیک نزدیک اسرائیل نیز تغییر تصمیم‌نخبگان در کشورهای همچون مصر و اردن و تغییر رژیم در کشورهای همچون عراق و سوریه را دنبال کرده است. بر اساس برخی پژوهش‌ها، آمریکایی‌ها با واردکردن کشورهای همچون انگلستان، فرانسه و ترکیه به نظم امنیتی خلیج فارس تلاش دارند نظم امنیتی چندجانبه را در آینده در این منطقه حاکم کنند، اما تغییر تصمیم در نقاط ژئوپلیتیک و تغییر ساختار با اولویت فدرالیسم در کشورهای ضعیف از سوی آمریکا دنبال می‌شود (طاهری و ناقوسی، ۱۳۹۶، ص. ۲۳۰). پس از حادثه ۱۱ سپتامبر،

مطابق نظر برخی از استراتژیست‌های تفوق‌گرا، از آنجا که تنها سوپاپ اطمینان حفظ ثبات در جهان، برتری و هژمونی ایالات متحده است، می‌بایست این کشور به گونه‌ای تهاجمی راهبردی را پیگیری کند که تک‌قطبی بودن جهان را تداوم بخشد. به باور مهدی رضایی در کتاب *آمریکا ویژه‌نومحافظه‌کاران در آمریکا*، تیم کاری جدید در مراکز عمده قدرت در آمریکا، به‌ویژه پنتاگون ضمن امنیتی کردن محیط نظام بین‌الملل، موجب شده است تروریسم به عنوان مهم‌ترین و کارآمدترین ابزار نظام نابسامان جهانی در راستای تجدید و احیای هژمونی ایالات متحده آمریکا قرار بگیرد (رضایی، ۱۳۸۳، ص. ۱۳۴). باری بوزان نیز بیان می‌کند: آمریکا به‌زعم آمریکایی‌ها کشوری انقلابی به شمار می‌رود که بین طرفداران بازسازی جامعه بین‌المللی بر اساس الگوی مورد نظر این کشور و حفاظت از ارزش‌های لیبرال-دموکراسی در مقابل تهاجم قدرت‌های فاسد خارجی تقسیم شده است (Buzan, 2004, p. 157)؛ از این رو پس از ۱۱ سپتامبر دگرگونی عمیقی در سیاست خارجی آمریکا به وقوع پیوسته است؛ به طوری که با امنیتی شدن فضای بین‌الملل و در نتیجه با افزایش قدرت سخت‌افزاری آمریکا برای ایفای مأموریت‌های دولت‌سازی و امنیت‌سازی مواجه‌ایم. دیپلماسی در پرتو قدرت، ابزاری برای کسب اهداف و منافع راهبردی فرض شده است. سیاست خارجی یک جانبه‌گرایی بیشتر بر مداخله‌گرایی گسترش‌یابنده برای انهدام منابع بالقوه و بالفعل تهدیدهای نامتقارن تروریستی مبتنی است و سیاست خارجی چندجانبه‌گرایی نیز بر گسترش و ائتلاف بین‌المللی علیه تهدیدهای معاصر بین‌المللی با هدف افزایش قدرت خود و نه دیگران مبتنی است؛ از این رو به نظر می‌رسد این کشور سیاست خارجی برتری‌جویانه خود را برای حضور و تداوم مانورهای خارجی در سطح گسترده جهانی دنبال خواهد کرد؛ زیرا همان طور که رابرت جرویس اظهار می‌دارد: قدرت مسلط تمامی جهان را در همسایگی خود می‌یابد و نسبت به مسائل آنها واکنش نشان می‌دهد» (Glaser, 2010, p. 90). در چنین شرایطی، آمریکا در پرتو قدرت نظامی خود در پی تبدیل دشمنان به دوستان، دوستان به متحدان جدید و جان‌نشین‌سازی متحدان جدید به جای متحدان قدیم و به طور کلی رقابت در چارچوب رفاقت می‌باشد. تلاش آمریکا برای جان‌نشین‌سازی اروپای جدید به جای اروپای قدیم، روابط راهبردی با برخی کشورهای اروپای شرقی مانند لهستان، بلغارستان و برقراری روابط دوستانه با دولت‌های جدید در افغانستان و عراق، برخی از چشم‌اندازهای سیاست خارجی آمریکاست؛ سیاست خارجی‌ای که در پرتو قدرت، در پی گسترش و تعمیق سیاست اتحادسازی با دیگر کشورها در مناطق حساس راهبردی است تا از این رهگذر بتواند به امنیت مطلق خود برسد. از نظر نومحافظه‌کاران برقراری نظم و ثبات از طریق ایجاد قدرت هژمون شیوه مناسب‌تری است، به‌ویژه اینکه قدرت هژمون از توان و برتری لازم ایدئولوژیک و ارائه ارزش‌ها، هنجارها و قواعد اخلاقی جهان‌شمولی برخوردار باشد و از این طریق، ثبات مبتنی بر رضایت دولت‌ها و ملت‌ها را در جهان فراهم آورد (متقی و همکاران، ۱۳۸۹، ص. ۱۸).

#### ۴. مجتمع‌های نظامی - صنعتی و سیاست‌گذاری خارجی ایالات متحده آمریکا

مجتمع‌های نظامی - صنعتی با تداخل و پیوندی که در طول سال‌ها با سیاست‌گذاران دولت آمریکا، اعم از قوه مجریه و مقننه برقرار کرده، توانسته‌اند سهم بسیار زیادی از بودجه دولتی را نسبت به دیگر گروه‌ها نصیب خود کنند. افزون بر دو مؤلفه قدرت و ثروت که شالوده اصلی نظریه رئالیسم در خصوص آنچه دولت‌ها به دنبال کسب حداکثر این دو مؤلفه هستند، برای تأثیرگذاری بر تصمیم‌ها، همسویی نسبی منافع میان تصمیم‌سازان و گروه‌های ذی‌نفوذ نیز مؤلفه مهمی است (محمدنیا، ۱۳۹۶، صص ۲۰۰ و ۲۸). در حقیقت مجتمع‌های نظامی - صنعتی با گروهی از سیاست‌گذاران کلان دارای پیوندهای مشترکی هستند. این ارتباط موجب شده است که آنها با بهره‌گیری از حمایت مالی و تبلیغاتی این مجتمع‌ها و همچنین استفاده از بهانه تهدید منافع ملی، سیاست‌های خارجی و دفاعی ایالات متحده را به سمت جنگ و مداخلات در دیگر نقاط جهان سوق دهند (SIRI, 2019); برای مثال ادوارد استیتوس که مسئول انتقال صلاح در جنگ جهانی اول بود، در دهه ۱۹۳۰ مدیر شرکت جنرال الکترونیک شد. وی همچنین در جنگ جهانی دوم رئیس کمیسیون وام و اجاره بود و در سال‌های آخر جنگ جهانی دوم، وزیر خارجه دولت روزولت شد. چارلز ای. ویلسون، مدیر شرکت جنرال الکترونیک و معاون اجرایی هیئت‌مدیره تولیدات نظامی نیز در دولت آیزنهاور، وزیر دفاع شد. وی به دنبال ایجاد اقتصاد دفاعی بود و نقش بسیار زیادی در کشاندن آمریکا به جنگ ویتنام داشت و همواره از پیروزی بزرگ خبر می‌داد. پیمانکاران تسلیحاتی ایالات متحده آمریکا که به پیمانکاران نظامی نیز معروف هستند، افزون بر تأمین نیازهای تسلیحاتی وزارت دفاع آمریکا و نیروهای شبه نظامی این کشور، در بخش لجستیک، پشتیبانی فنی، آموزش و پشتیبانی ارتباطی نیز حضور فعالی دارند. رابطه صنایع تسلیحاتی ایالات متحده و قوه مجریه و مقننه آن اهمیت بسزایی دارد و لابی تسلیحاتی همواره هم در کنگره و هم در کاخ سفید نفوذ بسیار زیادی داشته‌اند. این نفوذ و قدرت از زمان به قدرت رسیدن جرج دبلیو بوش و اعلام جنگ علیه تروریسم جهانی از هر زمان دیگری بیشتر شد (شکوهی آذر و گیوکی، ۱۳۹۰، ص ۷۶). لابی صنایع تسلیحاتی آمریکا بر اساس ساختار صنایع یادشده مشتمل بر سه لابی کوچک‌تر، به نام‌های لابی صنایع هوا-فضا، لابی صنایع الکترونیک و لابی صنایع مختلف تسلیحاتی است که هرکدام در بخش‌های خاص خود فعال بوده‌اند و در کل به عنوان یک لابی، اهداف مجتمع‌های نظامی - صنعتی را تأمین می‌کنند. این لابی‌ها برای اعمال نفوذ خود از روش‌های زیر استفاده می‌کنند:

**الف) کمک‌های مالی انتخاباتی:** مجتمع‌های نظامی - صنعتی همواره یکی از حامیان نامزدهای انتخاباتی بوده‌اند و از طریق کمک‌های مالی خود می‌کوشند دیدگاه‌های خود را در دولت تأمین کنند. این کمک‌ها در دوره‌های مختلف متفاوت است و متناسب با شرایط سیاسی تفاوت داشته و بیشتر به سود جمهوری خواهان بوده است.

**ب) نفوذ در کابینه:** صاحبان مجتمع‌های نظامی-صنعتی، پس از جنگ جهانی دوم متوجه شدند که برای حفظ روند روبه‌رشد اقتصادی خود به حضور مستقیم در مراکز تصمیم‌گیری و اجرایی نیاز دارند. از آن زمان این مجتمع‌ها کوشیدند در همه دولت‌ها حضور داشته باشند تا بتوانند تصمیم‌ها و روند حرکت دولت را به نفع خود تغییر دهند. آنها افراد خود را در وزارتخانه‌های کلیدی قرار داده، سیاست خارجی را متناسب با اهداف خود پیش برده‌اند. آنها در دولت روزولت توانستند ادوارد استیتنوس را به پست وزارت خارجه برسانند که این شخص در کشاندن سیاست خارجی آمریکا به سمت مداخله‌گرایی نقش بسیار برجسته‌ای داشت؛ همچنین آنها از طریق نزدیکی به دولت ترومن توانستند شورای امنیت ملی آمریکا را تشکیل دهند که در روند حرکتی آمریکا در دهه‌های بعد بسیار تأثیرگذار بود (مدرس و همکاران، ۱۳۹۶، صص. ۱۹۵-۲۰۳).

**ج) نفوذ در پنتاگون:** بسیاری از مقامات تصمیم‌گیر در سیاست خارجی و دفاعی ایالات متحده در شرکت‌ها و کارخانه‌های مرتبط با مجتمع‌های نظامی-صنعتی، دارای شغل یا سهام هستند یا به عنوان مشاور دارای منافع در این شرکت‌ها هستند؛ همچنین این شرکت‌ها به استخدام نظامیان و بازنشستگان پرنفوذ اقدام می‌کنند تا از طریق آنها بتوانند به راحتی بر نظامیان تأثیرگذار در تصمیم‌های سیاست دفاعی تأثیر بگذارند؛ همچنین اژانس دارپا که یکی از ابداع‌کنندگان این تسلیحات نظامی کشنده است، بخشی از پنتاگون می‌باشد. پنتاگون در واقع هسته مرکزی مجتمع‌های نظامی-صنعتی است. این مجتمع‌ها و مدیرانشان از طریق پنتاگون توانسته‌اند نفوذ قابل توجهی در کنگره پیدا کنند و طرح‌های مورد نظر خود را به تصویب برسانند. همکاری پنتاگون نه تنها شامل کمیته‌های کلیدی کنگره می‌شود، بلکه بیشتر اعضای آن نیز به حمایت‌های مالی مجتمع‌های نظامی-صنعتی برای انتخاب مجدد خود عادت کرده‌اند؛ برای مثال بوئینگ، نورثراپ گرومن و لاکهید مارتین در سال ۲۰۰۳ از این طریق در مجموع قراردادهایی به ارزش ۵۰ میلیارد دلار به دست آوردند (حسین‌زاده، ۱۳۸۹، ص. ۶۵).

**د) نفوذ در هیئت سیاست‌گذاری دفاعی:** سیدنی لنز<sup>۱</sup> نویسنده کتاب *مجتمع‌های نظامی-صنعتی* می‌گوید بسیاری از افرادی که در پنتاگون مشغول بوده‌اند، پس از بازنشستگی وارد معامله با بخش خصوصی می‌شوند و این بخش به راحتی از اطلاعات آنها در مورد پنتاگون استفاده می‌کند. آندره ولروی و دانتیل پلیتی در گزارش خود درباره روابط بین «هیئت سیاست‌گذاری دفاعی» که گروه منتخب دولت برای رایزنی با پنتاگون و پیمانکاران آن است، نشان داده‌اند که در سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۰۲ میلادی، از ۳۰ عضو هیئت سیاست‌گذاری دفاعی دست‌کم ۹ عضو آن با پیمانکاران ارتباط داشته‌اند و قراردادهایی به ارزش

1. Sydney Lens  
1. Ander Veleru  
1. Danile Plate

بیش از ۷۶ میلیارد دلار را به نفع پیمانکاران همسود خود تغییر داده‌اند. کار اصلی این هیئت، ارائه مشاوره به وزیر دفاع است و در موضوعات مربوط به سیاست‌گذاری بلندمدت مانند پیامدهای سیاسی-دفاعی و ملاحظات تاکتیکی، از جمله نوع تولید جنگ‌افزارهای ارتش تأثیر بسزایی دارد (مدرس و همکاران، ۱۳۹۶).

**ه) نفوذ در کنگره:** مبلغ هنگفت بودجه نظامی آمریکا در طول زمان سبب وابستگی میلیون‌ها تن از شهروندان این کشور به آن شده است؛ به سبب همین وابستگی اقتصادی، بسیاری از شهروندان که ممکن است بنا به دلایل فکری یا ایدئولوژیک مخالف نظامی‌گری باشند، اغلب در وضعی قرار می‌گیرند که خواستار افزایش بودجه نظامی می‌شوند و این به دلیل نفوذ اقتصادی بسیار زیاد و اشتغال‌زایی بالایی است که مجتمع‌ها در جامعه آمریکا دارند. این اشتغال بالا حتی باعث نفوذ آنها در کنگره هم شده است؛ به گونه‌ای که اعضای کنگره جدا از جهت‌گیری‌های سیاسی‌شان، بر سر به‌دست آوردن قراردادهای پنتاگون برای حوزه انتخاباتی خودشان نیز با یکدیگر به رقابت می‌پردازند؛ برای مثال بتی موری و ماریا کنتول، دو سناتور ایالت واشنگتن، به طرحی رأی دادند که بر اساس آن برای مخارج یک دهه اجازه‌کردن هواپیماهای بوئینگ ۷۶۷ و تبدیل آنها به هواپیماهای سوخت‌رسان برای سوخت‌گیری ضمن پرواز هواپیماهای جنگی، ۳۰ میلیارد دلار در بودجه سال مالی ۲۰۰۳ در نظر گرفته شود و این طرحی بود که حتی در فهرست ۶۰ اولویت اصلی نیروی هوایی یا در برنامه‌های تدارکاتی آن نیرو برای شش سال بعد هم نیامده بود (Johnson, 2004). خریدهای میلیارد دلاری محصولات و خدمات نظامی و دفاعی توسط دولت فدرال، قراردادهای صادرات و رفع محدودیت‌های قانونی به تأیید و همکاری کنگره و سنای آمریکا وابسته است. این مسئله به‌روشنی نشان اهمیت قوه مقننه برای لابی صنایع تسلیحاتی است؛ به همین دلیل این لابی میلیون‌ها دلار برای مبارزات انتخاباتی هزینه می‌کند. تمرکز اصلی لابی صنایع تسلیحاتی در کنگره و سنا بر روی اعضای «کمیته فرعی تخصیص بودجه فدرال» و «کمیته خدمات مسلح» است که سیاست‌های نظامی ایالات متحده و نیازهای تسلیحاتی آن را تعیین می‌کنند. کمک‌های مالی انتخاباتی از سوی مجتمع‌های نظامی-صنعتی به گونه‌ای است که هم به احزاب جمهوری خواه و دموکرات کمک می‌کند و هم به طور مستقیم به افراد خاص اهدا می‌شود (احمدی لفورکی، ۱۳۸۷).

### ۵. شرکت‌های نظامی - صنعتی و سیاست آمریکا در خاورمیانه

ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، چه در دوران جنگ سرد و چه در دوران پس از آن، به دلیل اهمیت انرژی برای کشورهای غربی و جلوگیری از نفوذ شوروی، توجه ویژه‌ای به خاورمیانه، به‌ویژه خلیج فارس داشته است. در دهه ۱۹۷۰، با خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس، آمریکا جایگزین آنها شد. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده اهداف امنیتی خود در منطقه خلیج فارس را به طور قابل توجهی

گسترش داد. در واقع این حادثه فرصتی برای آمریکا فراهم آورد تا حضور خود را در افکار عمومی جهان توجیه کند. مبارزه با تروریسم، ایجاد حضور نظامی گسترده در منطقه، تأمین و حفظ ثبات امنیت انرژی، مقابله با مخالفان از جمله ایران از طریق حضور دائمی و کسب قدرت حداکثری، بخشی از اهداف امنیتی این کشور در خاورمیانه بوده است. مجتمع‌های نظامی - صنعتی با استفاده از سازوکارهای متعدد نفوذ خود، همواره نقشی برجسته در سیاست خارجی ایالت متحده آمریکا به‌ویژه در منطقه خاورمیانه داشته است و آن را به سمت مداخله‌گرایی در مناطق و کشورهای مختلف این منطقه سوق داده‌اند. سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بنا بر نظریه رئالیستی، سیاستی هدفدار و منفعت‌طلب می‌باشد و از زمانی که دولت آمریکا به پیروی از منافع این مجتمع‌ها و در نهایت بنابه سود مادی خودش وارد جنگ جهانی دوم شد، تاکنون مصادیق متعددی از نقش و نفوذ مجتمع‌های نظامی - صنعتی در سیاست خارجی مداخله‌گرایانه آمریکا در جهان را می‌توان برشمرد؛ مثل ورود در جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم، جنگ کره، جنگ ویتنام و ... که در ادامه به چند مورد مداخله‌گری آمریکا تحت تأثیر این مجتمع‌ها در منطقه خاورمیانه می‌پردازیم:

**الف) حمله به عراق (۱۹۹۰):** با سقوط شوروی و پایان جنگ سرد انتظار می‌رفت بودجه پنتاگون کاهش پیدا کند و دولت آن را صرف امور آموزشی، بهداشت و تأمین اجتماعی کند که افراد جامعه بسیار به آن دل بسته بودند؛ اما افراد پرنفوذ مجتمع‌های نظامی - صنعتی که این خطر را احساس کرده بودند، دست به کار شدند تا به جای کمونیسم و شوروی خطر بیرونی دیگری را برجسته سازند تا بتوانند منافع خود را حفظ کنند و مانع از کاهش بودجه پنتاگون شوند. این افراد به مردم آمریکا القا کردند که خطر کنونی که منافع آمریکا را تهدید می‌کند، دولت‌های خودسر در جهان کمتر توسعه‌یافته هستند (Cypher, 1991). در واقع پس از جنگ ایران و عراق، آمریکا به دنبال راهی برای حضور در خاورمیانه بود که حمله عراق به کویت بهانه آن را فراهم ساخت. با چراغ سبز دولت آمریکا به رژیم صدام، همچون چراغ سبز این کشور در تجاوز به ایران، آمریکا توانست مجوز دخالت بیشتر را در منطقه به دست آورد و اهداف منطقه‌ای و بین‌المللی خویش را در شکل دادن به نظم نوین جهانی، به‌ویژه در مقطع خاصی که ابرقدرت شرق دچار فروپاشی شده بود، محقق نماید. سخنان جرج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا به‌خوبی گویای سیاست این کشور بود و این نظر را تأیید می‌کند. آنها با نشان دادن چراغ سبز به صدام در حمله به کویت، نقشه خود را اجرا کردند و با مجوز شورای امنیت به خاورمیانه آمدند و ماندگار شدند.

**ب) حمله آمریکا به عراق (۲۰۰۳):** از ژانویه ۱۹۹۱، زمانی که ژنرال نورمن شوارتسکف حمله به عراق را آغاز کرد تا ۱۹ دستور آغاز تهاجم انگلیسی - آمریکایی به عراق در مارس ۲۰۰۳ که ژنرال تامی فرانکس صادر کرد، شاهد گسترش وسیع پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس بوده‌ایم. نشانه‌های مهم از جنگ افغانستان و عراق را از تمایل دولت آمریکا به اجرای عملیات نظامی به اصطلاح پیشگیرانه، در

صورت مذاکرات و اسناد اوایل دهه ۱۹۹۰ می‌توان یافت. در این زمان مقامات پنتاگون زیر نظر دیک چنی، وزیر دفاع بوش پدر و پال وولفوویتز، معاون وی، طرح راهبرد نظامی آمریکا برای دوران پس از جنگ سرد را تدوین کردند. تنظیم‌کنندگان سند رهنمود طرح‌ریزی دفاعی، ضمن انتقاد از سیاست دفاعی کلینتون، خواستار مسلح کردن مخالفان صدام و اعزام نیرو برای دفاع از پایگاه‌های عملیاتی نیروی مخالف صدام حسین در جنوب عراق و یک‌سره کردن کار صدام شدند. در سال ۱۹۹۶ پال وولفوویتز، از تنظیم‌کنندگان این سند در مقاله‌ای طرح حمله پیشگیرانه علیه صدام حسین را مطرح کرد. در واقع در اواخر دهه ۱۹۹۰، یعنی دوره دوم کلینتون، پنتاگون کاملاً آماده حمله دوم به عراق و نابودی صدام حسین بود و در نوزدهم فوریه سال ۱۹۹۸، برخی از افراد و گروه‌های لابی همراه با تعدادی از همدستان خود در «کمیته صلح و امنیت خلیج فارس» در نامه‌ای سرگشاده، طرحی «جامع برای راهبرد سیاسی و نظامی به منظور برکناری صدام حسین و رژیم وی» را به رئیس‌جمهور وقت کلینتون ارائه دادند. در فهرست امضاکنندگان این نامه، نام افرادی از مقامات دولت جورج بوش و همدستان آنان از شورای روابط بین‌الملل آمده بود. در این گزارش از دولت آمریکا خواسته شد برای گسترش حضور خود در منطقه خاورمیانه به عراق حمله کند. با ورود بوش به کاخ سفید، فرصت اجرای رهنمود طرح‌ریزی دفاعی فراهم شد و هنوز دیوان عالی کشور نتیجه انتخابات را اعلام نکرده بود که دیک چنی با انبوهی از همراهان هم‌عقیده خود از تگزاس به واشنگتن آمد و در کاخ سفید مستقر شد؛ بدین ترتیب با ورود بوش به کاخ سفید همه تنظیم‌کنندگان رهنمود طرح‌ریزی دفاعی در اوایل دهه ۱۹۹۰، وارد کاخ سفید شدند. با حمله ۱۱ سپتامبر، پنتاگون و مجتمع‌های نظامی - صنعتی که در دولت نفوذ گسترده‌ای داشتند، بهانه لازم را برای حمله به دست آوردند و چند ساعت پس از این حمله، کلان پاول، وزیر خارجه و دونالد رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا خواهان حمله فوری به عراق شدند. عناصر اصلی راهبرد امنیت ملی دولت جورج بوش، پیش از انتخاب وی به ریاست جمهوری، از سوی لابی‌های محافظه‌کار شرکت‌های بزرگ، نظیر مرکز سیاست‌گذاری امنیت و مؤسسه ملی سیاست‌گذاری عمومی و پروژه سده جدید آمریکا شکل گرفته و توسعه یافته بود. ایدئولوگ‌های یک‌جانبه‌گرایی که در گذشته با این لابی‌ها همکاری داشتند، به همراه ۳۲ نفر از مقامات کلیدی دولت بوش که شامل مدیران عامل، مشاوران و سهام‌داران عمده پیمانکاران نظامی بودند، به نیروی محرکه سیاست خارجی و نظامی آمریکا در این دوره تبدیل شدند. حضور نظامی پرهزینه و پرسروصدای آمریکا در منطقه، تأسیس پایگاه‌های متعدد نظامی و تلاش برای گسترش و ایجاد پایگاه‌های جدید، برگزاری رزمایش‌های نظامی پیچیده با کشورهای منطقه، دخالت مستقیم در مسائل داخلی کشورها و روابط سیاسی و اقتصادی منطقه، انعقاد قراردادهای تجاری سنگین و معاهدات سیاسی و امنیتی با دولت‌های همسوس، فروش انواع تسلیحات به کشورهای منطقه و تبدیل خاورمیانه به انبار تسلیحات آمریکایی، همچنین انجام حداقل سه جنگ و عملیات نظامی بزرگ در سال‌های اخیر (از جمله جنگ

خلیج فارس، حمله به افغانستان و جنگ عراق) و تهاجم فرهنگی گسترده، همگی نشان‌تمایلات تهاجمی قدرت‌های بزرگ در نظام آنارشیک بین‌المللی است. این اقدامات نه تنها هزینه‌های هنگفتی بر اقتصاد آمریکا و کشورهای منطقه تحمیل کرده، بلکه با واکنش‌های روزافزون مردم، گروه‌های سیاسی و نهادهای فعال در آمریکا و نیز مخالفت‌های جهانی مواجه شده است. با این حال، سیاستمداران کاخ سفید به دلیل اهمیت اهداف خود در خاورمیانه و بر اساس نظریه رئالیستی، بر راهبرد خود در این منطقه تأکید دارند. در دهه‌های اخیر نیز دلایل متعددی برای حضور پررنگ آمریکا در خاورمیانه وجود دارد که یکی از مهم‌ترین آنها، فعالیت شرکت‌های نظامی-صنعتی و استمرار سودآوری آنها از حضور آمریکا و ادامه بحران‌ها در این منطقه است.

## ۶. آزانس دارپا<sup>۱</sup> و سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه

در فوریه ۱۹۵۸، ریاست جمهوری وقت آمریکا (آیزنهاور) در واکنش مستقیم به پرتاب موشک اسپوتنیک توسط شوروی که آن را خطری جدی برای امنیت ملی آمریکا می‌شمرد، وزارت دفاع را به راه‌اندازی سازمان پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته (ARPA) مأمور کرد. این نام بعدها به DARPA تغییر یافت. مسئولیتی که در آغاز برای دارپا در نظر گرفته شده بود، جلوگیری از شگفتی‌سازهای فناوریانه (همچون اسپوتنیک) توسط کشورهای متخاصم تعریف گردید. نقش دارپا در دهه ۱۹۶۰، گردآوری آن دسته از ایده‌های نظامی بود که دیگر بخش‌های نظامی کشور برای شناسایی آنها حرکتی صورت نداده بودند. با پایان یافتن جنگ ویتنام در دهه ۱۹۸۰، بنگاه‌های تحقیقات دفاعی آمریکا، به سوی رقابت‌های صنعتی تغییر مسیر دادند؛ زیرا در این دوره، مقامات عالی ایالات متحده، به طور فزاینده‌ای هراس داشتند که صنایع میکروالکترونیک و رایانه نیز مسیری همانند مسیر صنعت خودرو در پیش گرفته، میدان رقابت را به ژاپن واگذار کنند. یکی از کمک‌های قابل توجه دارپا در حوزه جنگ اطلاعاتی، برنامه‌هایی مانند دفتر آگاهی اطلاعات (IAO) با هدف توسعه فناوری‌هایی برای نظارت و داده‌کاوی طراحی شده‌اند که در عملیات‌های مختلف نظامی به کار رفته‌اند. توانایی جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل حجم وسیعی از داده‌ها، نحوه مدیریت و درک تعارض‌ها را تغییر داده است؛ برای مثال در طول جنگ عراق، ارتش ایالات متحده از فناوری‌های نظارتی پیشرفته برای نظارت بر فعالیت‌های شورشیان استفاده کرد. این امر به تشدید تنش‌ها و موضع نظامی تهاجمی‌تر منجر شد و به بی‌ثباتی در منطقه کمک کرد (Arquilla, Ronfeldt, 2001, p. 89).

در سال ۱۹۹۲، وزیر دفاع وقت آمریکا (ریچارد چنی) اعلام کرد: «در راهبرد جدید وزارت دفاع پس از جنگ سرد، منابع مالی کمتری در خرید سیستم‌های جدید نظامی هزینه خواهد شد»؛ بنابراین پس از این سال‌ها، دارپا بیشتر در زمینه استفاده دوگانه از فناوری‌ها فعالیت کرد؛ زیرا با وجود تفاوت‌های مشهود

1. DARPA: Defense Advanced Research Agency

بین سیستم‌های نظامی و تجاری، فناوری‌ها و عملیات ساخت و تولید بسیاری از اجزای این سیستم‌ها مشابه بودند و این موضوع به تعامل هرچه بیشتر دارپا با بخش کسب‌وکار خصوصی و غیرنظامی آمریکا انجامید؛ اما در ۲۰ ژانویه ۲۰۰۱، جورج دبلیو بوش، به عنوان چهل و سومین رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا انتخاب شد و در تاریخ ۱۸ ژوئن همان سال، نیشر<sup>۱</sup> به عنوان مدیر جدید دارپا منصوب گردید. تیتسر کسی بود که پیش از پذیرفتن مدیریت دارپا، به طور پیوسته در مشاغل و موقعیت‌های مختلف نظامی و صنعتی ترقی کرده بود. وی طی حکمی از سوی دونالد رامسفیلد، وزیر دفاع وقت آمریکا، به سمت مدیر دارپا منصوب شد و پس از این زمان، تمرکز دارپا بر استفاده دوگانه از فناوری‌ها به پایان رسید. در ۲۷ مارس همان سال، تیتسر طبق بیانیه‌ای که در مجلس نمایندگان خوانده شد، نقش دارپا را این‌گونه تبیین کرد: «پرکردن شکاف موجود میان اکتشافات بنیادین و کاربردهای نظامی» (Ivam, 2018).

دارپا سازوکاری است تشکیل‌شده از دفتر مدیر کل، ۶ دفتر برنامه‌فنی، دفتر اقدام تطبیقی، دفتر پروژه‌های هوا فضا، دفتر منابع راهبردی و دفتر خدمات مأموریت که ۹ دفتر برنامه‌های فنی دارپا عبارتند از:

(۱) دفتر فن آوری‌های بیولوژیکی؛

(۲) دفتر علوم دفاع، متمرکز بر ریاضیات، مدل‌سازی و علوم فیزیکی و سیستم‌های انسان و ماشین؛

(۳) دفتر فن آوری اطلاعات؛

(۴) دفتر تکنولوژی میکروسیستم‌ها؛

(۵) دفتر فن آوری‌های راهبردی، مسئول توسعه تکنولوژی که فرایند جنگ را به عنوان یک شبکه فعال می‌کند (که در واقع همان استفاده همزمان از اسلحه و سنسورهاست) و هدف آن افزایش کاربردی بودن و کاهش هزینه‌هاست. مدیریت نیرو، دستور و کنترل جنگ الکترونیک هم از کارویژه‌های این مجموعه است.

(۶) دفتر فناوری تاکتیکی، متمرکز بر توسعه و نمایش سیستم‌های عامل در زمین، هوا و دریا و سیستم‌های عامل پیشرفته بدون سرنشین؛

(۷) دفتر قابلیت‌های انطباقی، این دفتر برای همکاری با ارتش ایالات متحده آمریکا جهت توسعه قابلیت‌ها و مفاهیم جدید عملیاتی و فناوری‌های نو ظهور جنگی فعالیت می‌کند.

(۸) دفتر پروژه‌های هوا و فضا؛

(۹) دفتر منابع راهبردی.

این دفاتر، به‌ویژه دفاتر مرتبط با ارتش ایالات متحده آمریکا پیوسته در حال فعالیت و به‌روزرسانی تجهیزات نظامی خود هستند و همکاری بالفعلی با صدراعزینان دولت آمریکا به‌ویژه وزارت دفاع دارند و توانسته‌اند پروژه‌های خود را به منصفه عملیات انتقال دهند؛ از این‌رو دارپا آژانس بسیار خوشنامی در

آمریکاست و توانایی‌های منحصر به فردی دارد و توانسته اعتماد دولت فدرال را به خود جلب کند. از عوامل مؤثر در موفقیت دارپا می‌توان به برخورداری از اعتماد بالا نزد دولت فدرال، استقلال عمل، تصدی و قبول مسئولیت مأموریت‌های فوری و خطرپذیری اشاره کرد.

## ۷. نقش دارپا در وزارت دفاع

پروژه‌های تحقیقاتی دارپا معمولاً بلندمدت هستند و در حوزه‌هایی انجام می‌گیرند که مورد نیاز دفاع و امنیت ملی آمریکاست. نقش اصلی آژانس دارپا در وزارت دفاع، کشف مفاهیم جدید و غیرمتعارف است که امکان پیشروی انقلابی در توانایی‌های تکنولوژیک ارتش را دارند؛ همچنین به طور بالقوه بازنگری در نقش‌ها و مأموریت‌های سنتی خدمات نظامی و ایجاد سازوکارهای به‌روز در ارتش ایالات متحده آمریکا. دفتر علوم دفاع دارپا در حال توسعه مطالعات و نوآوری‌های جدیدی است که به سمت ایجاد امنیت ملی سوق دارند؛ زیرا طبق نظریه رئالیستی بقا و امنیت جزء کارویژه‌های اصلی دولت‌هاست. در ۲۰۱۹، دارپا طی انتشار سندی نواحی تمرکز خود را اعلام کرد که طبق آن دارپا بر ۴ طرح راهبردی تمرکز می‌کند:

**۱) دفاع از میهن:** دفاع از میهن شامل مجموعه‌ای از قابلیت‌های کاملاً جدید اعم از امنیت سایبری مستقل تا بازدارندگی راهبردی سایبری، سلاح سنجشی و ... این آژانس اعلام می‌دارد از آنجاکه ما می‌دانیم رقیبان همکار ما در حال تولید سلاح‌های جدید هستند، می‌بایست برای مقابله با آنها در مسیر توسعه باشیم.

**۲) بازدارندگی:** مقابله در برابر دشمنان قوی: تمرکز بر موفق‌شدن در برابر رقیبان همکار در اروپا و آسیا، نیازمند ایده‌های نو و یافتن ظرفیت‌های جدید در دریا و زمین و هوا می‌باشد. این ظرفیت‌ها باید به‌سرعت توسعه یابد و وارد فاز عملیاتی شوند و ایالات متحده را سرآمد رقبای خود قرار دهند.

**۳) زیر نظر گرفتن اقدامات موازنه‌گرایانه:** ارتش ایالات متحده باید به‌سرعت با محیط مطابقت پیدا کند و ظرفیت‌هایی را برای پیش‌بینی حرکت رقیبان و اقدام در برابر آنها شناسایی کند.

**۴) پژوهش‌های بنیادی و پیشرفته در علم و فناوری:** پژوهش‌ها زیربنای اساسی همه اقدامات آژانس است. فناوری دارپا را به سمت اهداف خود هدایت می‌کند و همواره باید این اطمینان حاصل شود که ایالات متحده و متحدان آن به بیشترین فناوری مجهزند.<sup>۱</sup>

انتقال فناوری از قسمت فناوری آژانس دارپا به بخش استفاده ارتش چندان کار آسانی نیست و یک پروسه طولانی شامل تصویب کمیسیون مرتبط در کنگره است. کنگره باید طرح را از لحاظ بودجه، سازگاری فرهنگی، قابلیت اجرا و دیگر عوامل بررسی کند و به تصویب رساند؛ با این حال عواملی وجود دارد که به انتقال فناوری به بخش عملیاتی کمک می‌کند: ۱. نیاز روزافزون تجاری و نظامی به تکنولوژی؛

1. Congress Report of the Special Committee on Investigation of the Munitions Industry, 2017.

۲. همکاری بالفعل با همکاران بالقوه که به انتقال فناوری به بخش عملیاتی کمک می‌کنند؛

۳. دستاوردهای اهداف فنی مشخص که ارتش به آنها نیازمند است و ... این آژانس تنها مرکز تحقیقات نظامی و تولید سلاح‌های پیشرفته جنگی است که به طور مستقیم زیر نظر پنتاگون می‌باشد و در دهه‌های اخیر اختراع‌های شگرف نظامی مرگ‌آسای آن جلب توجه می‌کند؛ بنابراین بازار فروش تسلیحات نظامی شرکت‌های نظامی - صنعتی و همچنین کاربردی کردن و گاه آزمایش نوآوری‌های نظامی دارپا نیازمند یک بحران آفرینی در جهان است که منطقه خاورمیانه گزینه مناسبی برای این قبیل بحران‌آفرینی‌هاست. همان‌طور که بررسی شد، این شرکت‌ها، به‌ویژه شرکت دارپا با نقش مؤثر خود در وزارت دفاع آمریکا و تولیدات نظامی پیشرفته، با نفوذ در ساختار سیاست‌گذاری خارجی ایالات متحده، تلاش می‌کنند سیاست‌های این کشور را به سمت ایجاد بحران در خاورمیانه هدایت کنند. اهمیت خاورمیانه برای آمریکا باعث شده است که این کشور همواره خود را در برابر تحولات این منطقه مسئول بداند؛ به همین دلیل آمریکا کوشیده است تا با حمایت از رژیم‌های مستبد و ترویج ارزش‌های خود، تنش‌ها و مخالفت‌ها با حضورش در منطقه را کاهش دهد و بدین ترتیب خاورمیانه‌ای مطلوب برای دستیابی به منافع خود ایجاد کند. ایالات متحده آمریکا به دلیل چارچوب ساختاری خود گروه‌های ذی‌نفوذ زیادی دارد که همواره در پی تأثیرگذاری بر روند تصمیم‌گیری در سیاست بوده‌اند. در این پژوهش به دنبال یافتن پاسخی مناسب برای این پرسش بوده‌ام که مجتمع‌های نظامی - صنعتی، به عنوان یکی از این گروه‌های ذی‌نفوذ، چه نقشی در سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه با توجه به نقش شرکت دارپا بر این مهم داشته‌اند؟

از آنچه گفته شد، بر می‌آید که ارتباط معناداری میان نقش و فعالیت مجتمع‌های نظامی - صنعتی و تصمیم‌گیران سیاست خارجی ایالات متحده وجود دارد. در واقع شرایط نظام بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم باعث افزایش قدرت و ثروت مجتمع‌های نظامی - صنعتی گردید و این وضعیت بر افزایش نفوذ مجتمع‌ها در سیاست خارجی ایالات متحده تأثیر زیادی داشته است. همان‌طور که مرشایمر در نظریه رئالیسم تهاجمی بیان می‌دارد دولت‌ها و قدرت‌های بزرگ همواره نیت‌ها و تمایلات تهاجمی در عرصه آتارشیک بین‌المللی دارند. می‌توان نمونه بارز این تمایلات را در سیر سیاست خارجی آمریکا مشاهده کرد. تا قبل از جنگ جهانی دوم که سیاست خارجی این کشور بر قاره آمریکا متمرکز بود، مجتمع‌های نظامی - صنعتی قدرت و ابزار قابل توجهی برای نفوذ در سیاست خارجی نداشتند؛ اما با ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم، ناتوانی ارتش در تولید تجهیزات و ملزومات جنگی، به ایجاد یک اتحادی میان مجتمع‌های نظامی - صنعتی، فرماندهان نظامی و سیاست‌مداران منجر شد. همچنان‌که پیش‌تر بررسی شد، نفوذ مجتمع‌های نظامی - صنعتی در سیاست خارجی در زمان جنگ سرد، باعث دخالت نظامی آمریکا در جنگ کره، ویتنام و در نهایت حمله به عراق (جنگ اول خلیج فارس) شد.

سیاست دفاعی - امنیتی آمریکا که بر اساس نظامی‌گری و مداخله‌گرایی بنا شده است، از زمان حادثه ۱۱ سپتامبر ارتباط نزدیکی میان منافع مجتمع‌های نظامی - صنعتی و سیاست‌گذاران دفاعی برقرار کرده است. این هم‌پوشانی منافع آشکارا قابل مشاهده است. در سال‌های پیش از ۲۰۰۰، سیاست امنیتی آمریکا جنبه‌های دفاعی و مداخله‌جویانه داشت، ولی پس از ۱۱ سپتامبر، مجتمع‌های نظامی - صنعتی به همراه نومحافظه‌کاران فرصتی بی‌نظیر برای تهاجمی‌تر کردن راهبرد نظامی آمریکا به منظور دستیابی به منافع خود پیدا کردند. این مجتمع‌ها برای کسب سود و منافع بیشتر، نیازمند ایجاد ناامنی، ناآرامی، بحران و گسترش گروه‌های تروریستی در منطقه هستند. این وضعیت باعث می‌شود که مردم و دولت‌های منطقه برای مقابله با فشارها و حفظ ارزش‌های ملی خود، تدابیری بیندیشند تا قدرت نظامی‌شان را در برابر تهدیدهای احتمالی افزایش دهند. این نیاز به آمادگی تسلیحاتی و دفاعی، در نهایت به ایجاد بازار جدیدی برای این مجتمع‌ها منجر می‌شود (صادقی و رحیمی، ۱۳۹۴). به دلیل انحصاری و غیررقابتی بودن مجتمع‌های نظامی - صنعتی در سطح جهانی، این صنایع به عنوان یک گروه نفوذ ذی‌نفع در سیاست خارجی و دفاعی آمریکا، همواره از رویکرد یک‌جانبه و کم‌تعامل حمایت می‌کنند. در مقابل، شرکت‌های فراملی مانند بانک‌ها، بیمه‌ها، شرکت‌های نفتی و دیگر صنایع غیرنظامی آمریکا که به سیاست خارجی مبتنی بر تعامل و روابط پایدار نیاز دارند، از این نوع سیاست‌ها آسیب زیادی دیده‌اند.

## ۸. نتیجه‌گیری

در جهان پرشتاب امروز، شتاب سرمایه‌گذاری و نوآوری فناورانه، چهره نظام بین‌الملل را دگرگون کرده و عرصه نظامی را به یکی از اصلی‌ترین میدان‌های این تحول بدل ساخته است. در این میان، دارپا به عنوان بازوی پیشرفته تحقیقاتی پنتاگون، نقشی تعیین‌کننده در تقویت برتری نظامی - صنعتی آمریکا ایفا کرده است. هرچند مأموریت رسمی این نهاد توسعه فناوری برای اهداف دفاعی است، دامنه اثرگذاری آن فراتر از نوآوری صرف بوده، در شکل‌دهی به راهبردها و واکنش‌های نظامی، به‌ویژه در خاورمیانه سهمی چشمگیر داشته است؛ سهمی که گاه به بی‌ثباتی‌ها و بحران‌های ناخواسته نیز انجامیده است. دستاوردهای دارپا در حوزه‌هایی چون سامانه‌های شناسایی پیشرفته، رادارهای تکمیک غیرنظامی از مسلح، فناوری‌های انسان - ماشین، تجهیزات حفاظتی هوشمند، هواپیماهای کم‌صدا، زیردریایی‌های جنگی، حسگرهای آبی و پروژه‌های نوین نرم‌افزاری و زیرزمینی، نشان می‌دهد که تمرکز اصلی آن بر ابداعات راهبردی و جنگی است. این پیشرفت‌ها، در کنار تمرکز گسترده بودجه و صنعت آمریکا بر بخش نظامی، نه تنها ابزار تحقق منافع ایالات متحده را تقویت کرده، بلکه دیگر کشورها، به‌ویژه دولت‌های در حال توسعه را نیز به ورود به رقابتی فزاینده در عرصه تسلیحاتی ترغیب کرده است؛ روندی که به گسترش نقش شرکت‌های نظامی - صنعتی در بازار جهانی، به‌ویژه در خاورمیانه انجامیده است. این

وضعیت با منطق نظریه رنالیسم تهاجمی همخوانی دارد؛ جایی که قدرت در قالب بسیج ثروت و منابع برای تقویت توان نظامی تعریف می‌شود و بقا و منفعت‌طلبی، رفتار دولت‌ها را در فضای آنارشیک جهانی هدایت می‌کند. در چنین چارچوبی، گسترش سلاح‌های پیشرفته و تداوم ناآرامی‌های منطقه‌ای، بازتابی از رقابت قدرت‌ها و سودجویی صنایع تسلیحاتی است؛ با این حال نوآوری ذاتاً نیرویی پیش‌برنده در توسعه ملی است. بی‌توجهی به تحولات نوین، خطر انفعال راهبردی را در پی دارد. در آینده‌ای نزدیک، حوزه‌هایی همچون علوم مغزی نظامی به کانون جدید رقابت قدرت‌های پیشرو بدل خواهد شد؛ عرصه‌ای که نیازمند طراحی‌های کلان، بسیج استعدادها و میان‌رشته‌ای و ادغام ظرفیت‌های علمی برای حفظ برتری راهبردی است.

## منابع

- احمدی لفورکی، ب. (۱۳۸۷). لابی و لابی‌گری در آمریکا. تهران: نشر ابرار معاصر تهران.
- احمدی، ح. (۱۳۸۸). ریشه‌های بحران در خاورمیانه. تهران: انتشارات کیهان.
- رضایی، م. (۱۳۸۳). کتاب آمریکا (ویژه محافظه‌کاران در آمریکا). تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- شکوهی آذر، ف.؛ گیوکی، س. (۱۳۹۰). مجتمع‌های نظامی، صنعتی و نقش نظامی‌گری در سیاست خارجی آمریکا. علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، شماره ۱۶.
- صادقی، س. ش.؛ رحیمی، ا. (۱۳۹۴). مجتمع‌های نظامی صنعتی و امنیت ملی آمریکا پسایزده سپتامبر. روابط خارجی، ۲۸(۴).
- طاهری، ا.؛ ناقوسی، س. (۱۳۹۶). مروری بر سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه با نگاه به آینده. بین‌المللی ژئوپلیتیک، ۱۳(۴۸).
- فرامکین، د. (۱۴۰۳). صلحی که همه صلح را بر باد داد. ح. افشار (مترجم). تهران: نشر ماهی.
- قوام، ع. (۱۳۹۳). روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها. تهران: انتشارات سمت.
- متقی، ا.؛ بقایی، خ.؛ رحیمی، م. (۱۳۸۹). بررسی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر (بر اساس رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی). تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۴.
- محمدنیا، م. (۱۳۹۶). مجتمع نظامی-صنعتی: چگونگی، شکل‌گیری، بین‌المللی‌شدن و پیامدها. تهران: انتشارات خرسندی.
- مدرس، م.؛ خلیلی، ر.؛ عطانژاد، ح. (۱۳۹۶). نقش مجتمع‌های نظامی-صنعتی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا. پژوهش‌های روابط بین‌الملل، شماره ۲۴.
- مورگنتا، ه. جی. (۱۳۸۴). سیاست میان‌ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح. ح. مشیرزاده. (مترجم). تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه.
- مورلی میلتن، ا.؛ پتر هینچ، ک. (۱۳۹۰). بحران در خاورمیانه. ش. رستگار شریعت پناهی (مترجم). تهران: نشر قومس.
- والترز، ک. (۱۳۹۷). نظریه سیاست بین‌الملل. ع. زمانی (مترجم). تهران: نشر نی.

## References

- Ahmadi Lafouraki, B. (2008). *Lobbying in America*. Abrar-e Moaser-e Tehran Publishing. [In Persian]
- Ahmadi, H. (2009). *Roots of the crisis in the Middle East*. Kayhan Publications. [In Persian]
- Buzan, B. (2004). *The United States and the great powers: World politics in the twenty-first century*. Polity Press.
- Congress. (2017). *Congress report of the Special Committee on Investigation of the Munitions Industry* (Senate, 74<sup>th</sup> Congress, 2<sup>nd</sup> sess.). <https://www.mtholyoke.edu/acad/intrel/nye.hm> (Accessed April 15, 2016).

- Cypher, J. (1991). Military spending after the Cold War. *Journal of Economic Issues*, 25(2), pp. 607-615.
- Fromkin, D. (2024). *A peace to end all peace* (H. Afshar, Trans.). Mahi Publishing. [In Persian]
- Ghavam, A. (2014). *International relations: Theories and approaches*. SAMT Publications. [In Persian]
- Glaser, C. L. (2010). Realism. In A. Collins (Ed.), *Contemporary security studies* (3<sup>rd</sup> ed., pp. 15-32). Oxford University Press.
- Mearsheimer, J. J. (2001). *The tragedy of great power politics*. W. W. Norton.
- Mearsheimer, J. J. (2009). Reckless states and realism. *International Relations*, 23(2), pp. 241-256.
- Modarres, M., Khalili, R., & Atanejad, H. (2017). The role of military-industrial complexes in the foreign policy of the United States of America. *International Relations Research Quarterly*, no. 24. [In Persian]
- Mohammadnia, M. (2017). *Military-industrial complex: How it forms, internationalizes, and its consequences*. Khorsandi Publications. [In Persian]
- Morgenthau, H. J. (2005). *Politics among nations: The struggle for power and peace* (H. Moshirzadeh, Trans.). Publications Office of the Ministry of Foreign Affairs. [In Persian]
- Morley Milton, A., & Peter Hinch, K. (2011). *Crisis in the Middle East* (S. Rastegar Shariat Panahi, Trans.). Ghomes Publishing. [In Persian]
- Mottaghi, E., Baqaei, K., & Rahimi, M. (2010). An examination of US foreign policy in the Middle East after September 11 (based on the offensive realism approach). *Political and International Research Quarterly*, no. 4. [In Persian]
- Reuters. (2016, September 7). *Obama administration arms sales offers to Saudi top \$115 billion*. URL= <https://www.reuters.com/article/us-usa-saudi-security-idUSKCN11D2JQ>
- Rezaei, M. (2004). *The book of America (Special for conservatives in America)*. Abrar-e Moaser International Cultural Studies and Research Institute Publications. [In Persian]
- Sadeghi, S. Sh., & Rahimi, A. (2015). Military-industrial complexes and US national security after September 11. *Foreign Relations Quarterly*, 28(4). [In Persian]
- Shokouhi Azar, F., & Givaki, S. (2011). Military-industrial complexes and the role of militarism in US foreign policy. *Political Science and International Relations*, no. 16. [In Persian]
- SIPRI. (2017). *The SIPRI Top 100 arms-producing and military services companies, 2016*. URL= <https://www.sipri.org/publications/2017/sipri-fact-sheets/sipri-top-100-arms-producing-and-military-services-companies-2016>
- Taheri, A., & Naghusi, S. (2017). A review of US foreign policy in the Middle East with a view to the future. *International Quarterly of Geopolitics*, 13(48). [In Persian]
- Waltz, K. (2018). *Theory of international politics* (A. Zamani, Trans.). Ney Publishing. [In Persian]